

## جایگاه مولفه‌های روان‌شناختی در سیاست‌گذاری پهلوی دوم در سیاست خارجی (۱۳۲۰-۱۳۵۷)

ابوذر کرم‌الهی<sup>۱</sup>

### چکیده

در این مقاله برای دست‌یابی به نقش مولفه‌های روان‌شناختی در سیاست‌گذاری محمدرضا شاه پهلوی دوم این سؤال مطرح می‌شود که این ویژگی‌های روانی چگونه در تصمیم‌گیری شاه در سیاست خارجی تأثیرگذار بوده است. فرضیه تحقیق نشان می‌دهد که شیوه تربیتی مبتنی بر سخت‌گیری رضاشاه باعث شکل‌گیری نوع خاصی از شخصیت در شاه بوده که به وابستگی در سیاست خارجی انجامیده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که شاه به واسطه نوع خاصی از تربیت و سخت‌گیری رضاشاه، به رؤسای جمهور آمریکا به‌چشم‌پدر نگاه و در مواقع بحرانی تلاش می‌کرد تا از طریق آنها جایگاه خود را تثبیت نماید. روش جمع‌آوری داده‌ها در این پژوهش به‌لحاظ ماهیت مطلب، گردآوری داده‌ها عمدتاً از طریق کتابخانه‌ای و همچنین خاطرات کارگزاران سیاست خارجی و داخلی ایران در دوران مزبور و تحلیلگران سیاسی در دوران بعد خواهد بود.

**کلیدواژه‌ها:** خانواده، اقتدارگرایی، محمدرضا شاه، روسای جمهور آمریکا، وابستگی، سیاست خارجی.

### ۱. مقدمه

تعمق در زندگی سیاسی دیکتاتورهای بزرگ تاریخ نشان دهنده طیف وسیع و متفاوتی از رفتارهای سیاسی بوده که مطالعات روانشناختی، شرایط محیطی کودک و تناقضات و فشارهای روانی موجود را عاملی تعیین‌کننده در ایجاد و یا حداقل بالنده کردن آنها می‌دانند. مطالعه نحوه زندگی دیکتاتورهای بزرگ تاریخ از جمله استالین، ایوان مخوف، هیتلر

۱. عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور، ایران، تهران. abozariran@yahoo.com

وصدام حسین...، نشان دهنده دوران سخت و شرایط طاقت فرسای این شخصیت ها در دوران کودکی و در خانواده بوده است که بر اساس تئوریهای مختلف روانشناسی، رفتارهای مختلف آنها از جمله خشونت، بی رحمی ترس و نفرت و خودخواهی ریشه در دوران پرتنش کودکی داشته است. با این ذهنیت، دغدغه ی اصلی این مقاله پرداختن به بررسی زندگی سیاسی یکی از شخصیت های مهم تاریخ ایران و تحلیل رفتارهای سیاسی وی با کنکاش در محیط کودکی وی و تاثیرات آن بر سیاست خارجی وی می باشد. مطالعه حیات سیاسی ۳۷ ساله محمد رضاشاه و نشان دادن طیف متنوعی از رفتارهای سیاسی متناقض در خارجی نگارنده را وادار کرده تا براساس رهیافتی روانشناختی به روانکاوی ریشه های این رفتارها در دوران کودکی بپردازد. برعکس کسانی که بدون تعمق صرفاً اندیشه های شیطانی و امپریالیستی غرب را عامل برآمدن حکومت دست نشانده و متمایل به غرب در ایران درسیاستگذاری در خارجی می دانند و با تحلیلهای ساده و مبتنی بر توهم توطئه، از روی ساده انگاری به بررسی سیاستهای پهلوی دوم می پردازند در این مقاله برای دستیابی به تحلیلی منطقی تر از سیاستهای محمد رضاشاه در سیاست خارجی، غور در تعاملات درونی خانواده رضاشاه را و جبهه ی همت خود قرار داده تا نشان دهد که تعاملات مسموم و خشونت آمیز بین پدر- پسر عامل این رفتارها بوده است. قصد این مقاله بررسی سیاستهای محمد رضاشاه با تکیه بر شیوه زندگی و نحوه ی تعاملات کودکی وی در درون خانواده می باشد.

## ۲. پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهشهای مختلف و گسترده ای در خصوص نحوه ی سیاستگذاری در سیاست خارجی و سیاستهای داخلی در دوره ی پهلوی دوم انجام گرفته است. از جمله ی این آثار می توان در سیاست خارجی به نویسندگانی چون روح الله رضوانی، علیرضا ازغندی، منوچهر محمدی و هوشنگ مهدوی اشاره کرد. شاید مهمترین کتابی که در زمینه شخصیت و نحوه ارتباط شاه با دیگران و سیاست خارجی آن به چاپ رسیده اثر زونیس با عنوان شکست شاهانه باشد که با ژرف اندیشی بالا در نحوه رشد محمد رضاشاه و تعمق در تعاملات پدر و پسر، به بررسی ویژگیهای شخصیتی وی پرداخته است و الگویی برای سایر نویسندگان و پژوهشگران در این زمینه شده است. زونیس در این کتاب با شناسایی خصوصیات رفتاری شاه ایران و رابطه او با نخست وزیران اش، همچنین سیاستهای او به خصوص وابستگی اش به رؤسای جمهور آمریکا و دیگر منابع قدرت روانی به بیماری

اقتدار طلبی، وابستگی و عزلت طلبی شاه پی برده بود. مهمترین نقطه ضعف این کتاب عدم اتکای آن به تئوری های روانشناسی و فقدان چنین بنیادی جز در برخی موارد است. اثر دیگر در این زمینه، روانشناسی شاه و همسرانش نوشته مرتضی صادقکار می باشد. نویسنده بیشتر به رابطه هوش و محیط و تأثیر محیط خشونت بار کودکی بر درجه پائین هوشی محمد رضاشاه پرداخته است. این کتاب در بیشتر موارد، اثر زونیس را الگو قرار داده و از تحلیل‌های آن استفاده کرده است. اما این نوشته نیز بدون داشتن چارچوبی مفهومی و اشاره به تئوری های روانکاوی به بررسی شخصیت شاه و همسرانش به صورت جسته و گریخته پرداخته است. از طرف دیگر تأکید بیش از حد بر نقش انگلیس و آمریکا در سیاست خارجی شاه به نظر می رسد خود نویسنده گرفتار بیماری توهم توطئه ایرانی شده است و این در تضاد با تحلیل‌های نویسنده از شخصیت شاه با توجه به دوره کودکی بوده است. دکتر بشیریه نیز در بخشی از کتاب عقل در سیاست به روانشناسی تجددستیزی پرداخته است. وی ریشه های تجدد ستیزی را در عدم امنیت ناشی از گسست در پیوندهای سنتی و وضعیت آنومی و سرگشتگی توده ها می داند که در نهایت آنها را شیفته قدرت می کند. اما اقتدار گرایی (رساله ای در باب فردیت) اثر دکتر مسعود قندچی تهرانی با بنیانی مبتنی بر تئوری فروید و بهره گیری از تقسیم بندی این روانشناس اتریشی در مورد بخش‌های مختلف شخصیت تحلیل جامعی از شخصیت ایرانی ارائه داده است. در مجموع علی رغم وجود منابع جسته گریخته در زمینه شخصیت و فرهنگ سیاسی شاه و فردیت ایرانی، هیچ اثری به بررسی شخصیت شاه و نقش آن در سیاستگذاری هایش با در نظر گرفتن متن ایرانی آن نپرداخته و از این جهت این پژوهش منحصر به فرد می باشد.

### ۳. چهارچوب نظری

در وجود هر انسانی مقداری نیروهای حیاتی، انرژی ها، امکانات و استعدادهاى خاصی نهفته است که اگر شرایط و فرصت مناسب برایشان فراهم شود این نیروها و استعدادها، خود بخود و به طور طبیعی رشد می کنند. مهمترین شرایط رشد سالم و طبیعی عبارتند از: محبت و گرمی، حمایت و آزادی نسبی، کمک و راهنمایی و تشویق. اگر این شرایط فراهم شود کودک احساس ایمنی کرده و شانس این را دارد که علایق و احساسات، آرزوها و تمایلات خاص خود را به طور طبیعی رشد دهد. اما طبیعتاً شرایط ناهنجار و نامناسب موجب می شود که کودک از رشد طبیعی خود منحرف شده و نتواند استعدادها و امکاناتی که بالقوه در او هست پرورش دهد. این شرایط نامناسب و ناهنجار عبارتند از: تحقیر و

اجحاف، تعدی، زور و فشار، نازپروردگی، بی‌علاقگی و بی‌توجهی به او، تبعیض و سخت‌گیری (هورنای، ۱۳۶۵: ۹-۱۰) کودکان بد رفتار اغلب فرزندان هستند که از محیط‌های نامطبوع و ناخوشایند می‌آیند و در خانواده احساس تعلق، اهمیت، محبت و جلب توجه لازم را به دست نمی‌آورند یا توجه زیادی کسب می‌کنند. بنابراین برای احراز آن متوسل به بد رفتاری می‌شوند. تشویق و ترغیب، محبت و اهمیت دادن، می‌تواند به کودکان کمک کند تا احساس تعلق لازم را بدست بیاورند. اما در مقابل، تنبیه در دراز مدت عوارض منفی کینه، خشم، تمرد، انتقام و بدبینی، خشونت و ترس را در کودک ایجاد کند (قندچی تهرانی، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۲) عوارض منفی تنبیه اعم از چشم‌غره، کتک و فحش می‌تواند عوارض منفی، خشم، رنجش، حس انتقام‌گیری و ترس و سرکشی را باعث شود. اساساً کودکانی که مرتب تنبیه می‌شوند یا با آنها سخت‌گیری می‌کنند، کم‌کم یا خود را لایق تنبیه می‌بینند و تو سوری خوربار می‌آید و اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهد یا سرکش می‌شود و قدرت طلب و پرخاشگر. در صورتیکه که خود را لایق تنبیه ببیند با تسلیم شدن والدین را راضی نگه می‌دارد و در صورت دوم دروغگو و فرصت طلب بار می‌آید. بنابراین تنبیه یا به کودک تسلیم و اطاعت را می‌آموزد یا تمرد و سرکشی را. در شق دوم شخصی قدرت طلب می‌شود. همچنین تنبیه و تهدید، قدرت تفکر کودک را مخدوش و باعث عکس‌العملی می‌شود که بر احساس تنفر و خشم او می‌افزاید: هنگام تنبیه کودک احساس بی‌عدالتی می‌کند و به جای تمرکز حواس بر روی رفتار خود به کسی که او را تنبیه کرده فکر می‌کند. کودکان برای انتقام روشهای زیرکانه‌ای در پیش می‌گیرند. به این ترتیب، دور باطل انتقام‌گیری و سرکشی ادامه می‌یابد. این تمرد به شکلهای مختلف، خجولی، کله شقی، تبلی و افسردگی ظاهر می‌شود (قندچی تهرانی، ۱۳۸۱: ۲۵-۱۸). همچنین سلیگمن معتقد است که کودکان و خانواده‌ها تأثیرات متقابل بر روی همدیگر دارند. طرد والدین خشن و تغییرات مکرر مراقبین، خطر مشکلات روانی کودک را افزایش می‌دهد. پترسون و بنک ۱۹۸۶ نشان داده‌اند که مهمترین نارسائی در مهارت‌های والدین، سرزنش، تهدید، نق زدن به کودک و استفاده از تنبیه بدنی است (کلاتری، ۱۳۷۲: ۵-۱۱). کودکان با اختلالات پرخاشگری معمولاً از خانواده‌هایی می‌آیند که لذت بخش نیستند و محبت کافی وجود ندارد. یا والدین آنها فاقد عاطفه هستند و دارای ثبات و مسئولیت مناسب نیستند (ولی لایی، ۱۳۸۲: ۱۴). اغلب این کودکان از محیط‌هایی می‌آیند که به اندازه کافی محبت و توجه وجود ندارد. مهر و محبت پدر و مادر و ثبات و امنیت و آرامش خانواده عامل بسیار مهمی در رشد و پرورش و تکامل شخصیت کودک است و

مهمترین عامل شخصیت سالم. بر عکس ناسازگاری، کشمکش و نزاع خانوادگی، امنیت خاطر کودک را سلب می‌کند. اثرات روانی محیط متشنج خانوادگی در دوران اولیه و بلوغ با انواع احتمالات و بیماریهای روانی مشخص می‌شود. کودک به علت عدم آرامش روانی به تحصیل و کار خود بی‌علاقه شده، دائماً مضطرب و پریشان است. آثار این ناراحتی بعدها و در سنین بلوغ و بزرگسالی به صورت عصیان و پرخاشگری، سرکشی از مقررات و قوانین اجتماعی و یا بی‌تفاوتی و انزوا ظاهر می‌شود.

#### ۴. کودکی و نوجوانی محمدرضا شاه و تأثیرات پدر

در این بخش تلاش می‌شود به روابط رضا شاه و فرزندش که به لحاظ روانشناختی تأثیرات عمیق بر شکل‌گیری شخصیت او داشته است، پرداخته شود. محمد رضا شاه پهلوی در کتابی تحت عنوان «مأمورت برای وطنم» که در سال ۱۳۴۰ در بیستمین سالگرد سلطنت خود منتشر کرد، می‌نویسد: «من در چهارم آبان سال ۱۲۹۸ در خانه ای کوچک و ساده در یکی از محلات قدیم تهران چشم به دنیا گشودم. در آن موقع هنوز شهر تهران حصار نداشت...» (پهلوی، ۱۳۵۰: ۶۳). در مصاحبه با «ژرار دوویل» او این مطلب را تصحیح کرده و می‌گوید: «من و اشرف، خواهر دوقلویم، که کمی بعد از من به دنیا آمد، در تنها بیمارستان آن روز تهران به دنیا آمدیم...» او نسبت به شمس، و اشرف خواهرانش و علیرضا تنها برادر تنی اش که دو سال بعد از او به دنیا آمد، کودکی نحیف و ضعیف‌الجثه بود. پدرش که شانزده ماه بعد از تولد او دست به کودتا زد فرصت زیادی برای دیدن او نداشت و تا شش سالگی در دامان زنان بزرگ شد (طلوعی، ۱۳۷۲: ۴۷۳). رضا شاه پس از انجام مراسم تاجگذاری ولیعهد، او را از مادر و برادر و خواهرانش جدا کرد. ظاهراً رضا شاه می‌خواست ولیعهد را از دامن زنان جدا سازد تا او بتواند در فضای مردانه، آموزش‌های لازم را برای پادشاهی فرا گیرد» به نظر زونیس، جدا کردن پسر از محیط عاطفی و جنینی، یک ضربه عاطفی و ویرانگر بود که تنهایی و فراق را برای او به ارمغان آورد. ضربه این جدایی ناگهانی از دنیای زنانه و گردن نهادن اجباری به «تربیت مردلنه» او را وارد رؤیای «هذهبی کرد» (زونیس، ۱۳۷۰: ۶۹-۶۸). پس از این جدایی، رضا شاه یک مدرسه نظامی ابتدا به نام «دبستان نظام» تأسس کرد که هدف از آن تعلیم و تربیت ولیعهد در یک محیط نظامی بود (طلوعی، ۱۳۷۲: ۴۷۴). این مرحله از زندگی سرآغاز شروع عقده‌های روانی شاه به شمار می‌رود. زیرا کودک شش ساله که ناگهان از دامان مادر در محیط گرم و نازپرورده‌ی خانواده جدا می‌شود، بالطبع دچار یک سلسله مشکلات رفتاری و روانی می‌شود که در مراحل رشد او نیز آثار مخربی

بر جا می گذارد. خود محمد رضا در خاطرات خود از دوران تحصیل در دبستان نظام می نویسد: «من تا زمان ولیعهدی با مادران و خواهرانم زندگی می کردم. ولی بعد از تاجگذاری به فرمان پدرم که تحت تربیت خاص که آن را «تربیت مردلنه» می نامید، قرار گیرم و برای مسئولیت های بزرگ آینده آماده شوم.» «در دوران ولیعهدی همه روزه پدرم یکی دو ساعت از وقت خود را با من می گذراند و از سن ۹ سالگی نهار را هم با او صرف می کردم. منظور او از این برنامه منظم آن بود که شخصاً از وضع من باخبر شود و من از جریان اوضاع کشور آگاه گردم». کمی بعد از تاجگذاری پدرم، دچار بیمار حصبه شدم و چند هفته با مرگ دسته و پنجه نرم می کردم.

در یکی از شبهای بحران کسالت، مولای متقیان علی (ع) رابه خواب دیدم.. در دوران کودکی تقریباً هر تابستان همراه خانواده خود به امامزاده داوود می رفتیم. برای رسیدن به آن محل باید پیاده یا با اسب می رفتیم. در یکی از سفرها ناگهان پای اسب لرزید و با سر به شدت روی سنگ افتادم و از حال رفتم... هیچ گونه صدمه ای ندیده بودم. ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب، حضرت ابوالفضل ظاهر شده و مرا در هنگام سقوط گرفت.» (پهلوی، ۱۳۵۰: ۶۸-۶۴).

محمد رضا شاه در خاطرات خود در مورد گفتن این ماجراها به پدر از عکس العمل شدید او می گوید: وقتی ماجرای نجات خود را برای پدرم نقل کردم «حکات مرا جدی تلقی نکرد» اما در گفتگو با ژرار دوولیه فرانسوی اعتراف کرد که وقتی دومین بار برای پدرم آن را نقل کردم به شدت به من پرخاش کرد و گفت «تو ولیعهد این مملکت هستی و باید یک روز بر تخت سلطنت بنشینی. این رویاها و افکار زنانه را کنار بگذار!» محمد رضا بعد از این پرخاش پدر، که برایش غیره منتظره بوده، به گریه افتاده و دیگر قصه های بعدی خود را برای پدرش بازگو نکرد (طلوعی، ۱۳۷۲: ۴۸۰).

رفتار رضاشاه با پسر و سرخوردگی محمد رضاشاه، علاوه بر نشان دادن نوع تعاملات این دو و به طور کلی تعاملات درون خانوادگی رضاشاه تحت سلطه وی، همچنین نشان دهنده ی عدم اعتماد پدر به فرزند هراسیده، فاقد اعتماد به نفس و خیالباف می باشد. استبداد رضاشاه و سلطه بی چون و چرای پدر بر فرزند در تغییر محل تحصیل از فرانسه به سوئیس نیز خود را نشان داده است. وی هنگامی که ۱۲ سال سن داشت برای ادامه تحصیل به سوئیس فرستاده شد. قبل از آن، فرانسه برای تحصیل ولیعهد در نظر گرفته شده بود ولی رضاشاه محیط فرانسه را برای تحصیل پسر نامناسب می دانست» سخت گیری پدر در آنجا نیز توسط دکتر نفیسی تداوم داشته است. محمد رضاشاه در خاطرات زمان تحصیل خود در

مدرسه لوروزه سوئیس بیشتر از سخت گیرهای سرپرست خود دکتر مؤدب نفیسی شکایت می‌کند و می‌نویسد: در حالی که پسران هم سن و سال من همه گونه آزادی عمل داشتند و آزادانه به مجالس رقص و شب نشینی می‌رفتند، وضع من مانند یک زندانی بود و جز در مواقع خاص، آن هم به معیت سرپرست خود نمی‌توانستم از محیط مدرسه خارج شوم. به نظر من این رویه صحیح نبوده و امروز هم آثار عزلت در روحیه‌ی من باقی مانده است» (پهلوی، ۱۳۵۰: ۷۷-۷۶). تسلط و تحکم رضاشاه بر فرزند به این هم محدود نشد و تا جایی پیش رفت که پرنسس فوزیه دختر ملک فؤاد اول پادشاه مصر و خواهر ملک فاروق را بدون اطلاع پسر برای او در نظر گرفت. محمد رضا پهلوی تا زمانی که موافقت خانواده سلطنتی مصر با این ازدواج جلب نشده بود از تصمیم پدر خبر نداشت و وقتی که موافقت دربار مصر با این ازدواج جلب شد، رضاشاه عکس فوزیه را به ولیعهد نشان داد و گفت: این همسر آینده‌ی توست و تا چند روز دیگر باید برای عروسی به قاهره عزیمت کنی». خود محمد رضاشاه با لحن تحقیرآمیز از جریان ازدواج خود با فوزیه یاد کرده و در اشاره به تصمیم پدرش در مورد ازدواج با دختری که هرگز او را ندیده بود کنایات مسخره‌آمیز به کار می‌برد: «می‌دانم کسی به من خرده نخواهد گرفت اگر بگویم همان گونه که یک نفر روستایی حق دارد در زندگانی خصوصی و خانوادگی از آزادی بهره‌مند شود، پادشاه نیز باید از این حق بدوی برخوردار باشد...» و در جایی دیگر نیز از کودکی وسخت‌گیری‌های دکتر نفیسی گله می‌کند: «هنگامی که در کشور سوئیس به تحصیل اشتغال داشتم ندرتاً فرصت آن را پیدا می‌کردم که با دوشیزگان آشنا شوم و سرپرست من یا به عقیده و سلیقه‌ی شخصی خود و یا به اطاعت از دستوره‌های پدرم از معاشرت من با بانوان ممانعت می‌کرد...» (طلوعی، ۱۳۷۲: ۴۹۳). در مجموع تصویری که محمد رضاشاه از پدرش در کتاب «مأمورت برای وطنم» ارائه می‌دهد نشان‌دهنده جایگاه پدر و همچنین جذبه شخصیت رعب‌انگیز او برای فرزند بود. محمد رضاشاه در حین فهرست کردن تفصیلی از خصوصیات رضاشاه می‌نویسد: «رضاشاه در عین اینکه می‌توانست نمونه‌ی خوش خلق ترین مردم جهان محسوب شود، می‌توانست رعب‌آورترین افراد گیتی نیز باشد... یکی دیگر از ویژگیها و کیفیات پدر که غالباً مورد توجه محمد رضاشاه بود چشمان اوست. هنگامی که در سعدآباد مشغول سوارکاری بود همیشه از اینکه پدرش از کودکی او را مطیع و متقاد بارآورده است گله‌مند بود.» (زونیس، ۱۳۷۰: ۵۸-۵۵).

#### ۴. محمدرضا شاه به مثابه‌ی یک شخصیت اقتدارگرا

اعتقاد ما بر این است که شکست شاه در کودکی در مراحل رسیدن به سازندگی شخصیت و به قول اریکسون درجا زدن در مراحل مختلف منجر به شکل‌گیری شخصیتی شده است که مهمترین ویژگی‌های آن باتوجه به تئوری تحقیق، احساس حقارت، اعتماد به نفس پائین، احساس بی‌ارزشی، احتیاج عصبی به محبت و جلب توجه، پرستیژطلبی و قدرت‌طلبی بیمارگونه است. این ویژگیها چارچوب ساختمان عصیت شاه را تشکیل می‌داد و من ناقص و ضعیفی را ساخته که نماد بیرونی آن خودخواهی و خودکامگی، افسردگی، اضطراب، ناامنی شدید، احساس حقارت، بدبینی و... بوده است. آنچه از نوشته‌ها، آثار و خاطرات شاه و دیگران بر می‌آید حاکی از آن است که زندگی شخصی رضا شاه سرشار از سخت‌گیری و انضباط شدید همراه با کنترل بی‌رویه بر روی محیط خانواده بوده است. توصیفی که اشرف در کتاب چهره‌هایی در آینه (خاطرات تبعید) از پدرش کرده است نشان دهنده‌ی این بعد از شخصیت رضا شاه است: «فوق العاده بلند قد و قوی بود، برای کارهای بزرگ استعداد عجیبی داشت. نگذشتن از خطا و اشتباه، پافشاری در انضباط شدید نظامی... او را پدری پر ابهت و با جذب کرده بود. هیچوقت تنبیه نمی‌کرد. اما حضور او برای بچه‌ها به قدری رعب‌انگیز بود و انعکاس صدای او در حال عصبانیت به قدری رعب‌آور بود که حتی سالهای بعد که زنی کامل شدم لحظه‌ای را به خاطر ندارم که بدون ترس و هراس از پدرم گذرانیده باشم... سر میز غذا اجازه نداشتیم بگوئیم من این را دوست ندارم یا... همه باید گلابی می‌خوردیم...» (پهلوی، ۱۳۸۱: ۱۵۴). نحوه‌ی رفتار مستبدانه به تبعیت از الگوی رفتار نظامی محیط کار همراه با فقدان گرمی و صمیمیت صادقانه، از محمدرضا شخصیتی با ویژگیهای بالا ساخته بود. «پادشاه جوان انسانی خجول و از خود نامطمئن بود. از پس پر کردن جایگاه پدر بر نمی‌آمد. تمثیل گویای این رابطه‌ی دشوار رامی توان در تصویری سراغ کرد که به سال ۱۳۰۵ تعلق داشت. در آن زمان، «پدر چهل و هشت ساله و پسرش هفت ساله بود. شاه بابای قوی جثه و قدرتمند، با چهره‌ای اخمو، دست به کمر زده و استوار ایستاده بود. در کنارش بچه‌ای ضعیف اندام و رنگ‌باخته و عصبی دیده می‌شد. حالتی مطیع و رسمی داشت. قدش به کمر پدر هم نمی‌رسید» (Kapuscinski, 1992: 14). لباس فرزند، بی‌کم و کاست، عین لباس پدر بود. درست شانزده سال بعد از آن تصویر، پسر ناگهان بر تخت پدر جلوس کرد و ساخته این کار نبود.» (میلانی، ۱۳۸۰: ۹۹). این رفتار مستبدانه و شیوه‌ی تربیتی خشونت‌آمیز که کمتر هم با تنبیه فیزیکی همراه بود باعث شد تا در همان کودکی و هنگامی که در سوئیس مشغول تحصیل



بود، «نشانه‌های آسیب دیدگی ساختارهای هوشی»<sup>۱</sup> و ناتوانی در قدرت تفکر و ارزیابی مسائل را بروز دهد. به همین دلیل در دروس تحلیلی همیشه مشکل داشت. «محمد رضا در ریاضیات بسیار ضعیف بوده و اصولاً حوصله فکر کردن نداشت. او از همان کودکی اهل تفکر عمیق نبود. زود خسته می شد و بیشتر علاقه داشت، پیشنهادات را بپذیرد. چون قبول پیشنهادات زحمتی نداشت» (فردوست، ۱۳۷۱: ۳۲). گفته‌ی فردوست نشان می‌دهد که محمد رضا ابزار تفکر را بدست نیاورده بود که عامل آن خشونت و فشارهای روحی رضاخان بر وی بود. علاوه بر ضعف در ساختارهای هوشی، حساس و زودرنج بودن و خود خواهی و عدم تحمل هرگونه صدای مخالفی از ویژگیهای دیگر محمدرضا شاه بوده است. سالیوان، سفیر آمریکا در ایران در سال ۱۹۷۷، متوجه شد که برنامه‌ی صنعتی شاه متناسب با ظرفیت‌های اقتصادی، تکنولوژیک و نیروی انسانی کشور نیست. به همین خاطر گروه مطالعاتی تشکیل داد تا به بررسی این امر بپردازد اما در نهایت تعجب متوجه شد که نگرانی‌های او درباره‌ی صنعتی کردن جاه طلبانه‌ی شاه با سکوتی حیرت‌آور روبرو شد و پس از آن چهره‌ی ارشد اقتصادی حاضر در مجلس از سیاستهای شاه دفاع جانانه‌ای کرد. بقیه‌ی ایرانیان حاضر در مجلس نیز ضمن موافقت با سخنران مجلس شام را به پایان بردند! (ونیس، ۱۳۷۲: ۳۷۸-۳۷۷). کارن هورنای معتقد است سرکوب و خشونت در خانواده باعث می‌شود تا شخص در ذهن خود یک خود ایده‌آل ساخته و به وسیله آن با دنیا و مردم آن برخورد کند. این خود ایده‌آلی در درون محمد رضا شاه به علت فراهم آمدن شرایط مساعد به شکل قدرت طلبی بروز کرد. در واقع خود ایده‌آلی شاه که در اثر محیط خشن و ناکامی‌های کودکی و از راه پناه بردن به تخیل و برای روبروشدن با خود واقعی (که در اثر سرکوبی ضعیف و ناتوان و حقیر شده بود) ساخته شده، محتاج و تشنه‌ی کسب جلال و عظمت و پرستیژ شده بود. بر این اساس اولین حالت و صفتی که خود به خود در او به وجود آمده بود این بود که مجبور شد خود را در هر زمینه‌ای کامل و بی‌عیب و نقص جلوه دهد. این احساس در سرتاسر زندگی محمدرضا شاه به خصوص از مواقعی که ابزارهای خود کامکی (افزایش قیمت نفت، حمایت صریح آمریکا، خرید تسلیحات، فوق مدرن و نمایندگی سیاست دو پایه‌ی نیکسون) برای وی فراهم شد، به چشم می‌خورد. کار شاه به جایی رسیده بود که حتی در ملاقات با سالیوان به آمریکائیه‌ها درس می‌داد که آنها از دموکراسی نمی‌فهمند و بحران اقتصادی آمریکا را فرا گرفته است. رفته رفته این حس در او ایجاد شد که هر چیزی که به کامل بودن او لطمه می‌زند پرهیز و انکار می‌کرد. عطش جاه طلبی و عظمت طلبی محمد رضا شاه در کتاب شکست شاهانه نوشته‌ی ماروین

زونیس به بهترین نحو به تصویر کشیده شد. او معتقد است عطش قدرت طلبی شاه هنگامی که نیکسون و کسینجر نقش اول در خاورمیانه را به او واگذار کردند و دست او را برای خرید هرگونه تسلیحات متعارف باز گذاشتند، تشجیع شد. او میل شاه به کفشهای بلند، یادآوری از دهاوند را در راستای تمایل شاه به عظمت طلبی تفسیر می کند. از نظر روانشناختی عطش جاه طلبی و کامل بودن و برتری منتقمانه، تحقیر و اجحاف دیگران باز نمایی ناخودآگاه پر از تحقیر و اجحاف و سرکوب کودکی است. به عبارت دیگر، سرکوب ناشی از استبداد رضا شاه منجر به فرصت طلبی شد تا بر علیه دیگران از آن استفاده کند و به دنبال مفری تا نیازهای برنیآورده ی کودکی را از طریق آن برآورده کند. همچنین احساس حقارت درونی نیز یکی از علل عطش قدرت طلبی بود که در سلطنت او به خوبی مشخص شده است. محمد حسن صنعتی در کتاب پایان پادشاهی درباره ی احساس حقارت درونی شاه اینگونه می نویسد: «مرتب در مورد دیدار با استالین صحبت می کرد و می گفت شکی نیست که او تنها فرد از سران سه قدرت بود که در کاخ با من ملاقات کرد و او را برای همیشه سپاسگذار خود می دانست. محمد رضا همیشه این صحبت استالین را به خاطر داشت» (شجاعی، ۱۳۶۰: ۲۰). از روشهای محمد رضا شاه برای مخفی کردن احساس حقارتش آن بود که خود را با مردان مطرح در عالم سیاست مثل دوگل مقایسه می کرد: «وقتی که دوگل برای سفر به مسکو از تهران می گذشت من پادشاهی جوان بودم..... او همان آرزوهایی در مورد فرانسه داشت که من برای ایران داشتم» (پهلوی، ۱۳۷۲: ۶۶). این احساس حقارت، بیش از همه در مقابل روشنفکران خود را نشان می داد. محمد رضا شاه همیشه در مقام مقایسه با کسانی مثل عبدالرضا پهلوی و انتظام که در زمینه ی علمی پیشرفت کرده بودند احساس حقارت می کرد و روشنفکران را با لحن تحقیرآمیز intellectual صدا می کرد. به کسانی که به دیدار شاه می رفتند توصیه می شد که سعی کنند بعضی کلمات فرانسوی را غلط تلفظ کنند تا مبادا خوی حسادت وی تحریک شود (شجاعی، ۱۳۶۰: ۲۱). در عین حال شاه، همیشه نسبت به این طبقه در درون احترام قائل بود و درصدد جلب توجه آنها برمی آمد. «شاه تشنه تأیید روشنفکران بود. اغلب حتی حاضر بود برای جلب نظر آنها حربه هایی را بپردازد. بارها به روزنامه نگاران پز داده بود که «نخست وزیر ما در سلک کتاب خوان ها است.» مهمترین تلاشش در این زمینه، دیدارش با گروهی از نویسندگان ایران در اواخر سال ۱۳۴۴ بود. احمد شاملو، رضا براهنی، غلامحسین ساعدی، یدالله رویایی، درویش شریعت، سیروس طاهباز و جلال آل احمد در این جلسه شرکت داشتند» (میلانی، ۱۳۸۰: ۲۴۲). آدلر این رشک و حسد را را یکی از نمود های بی واسطه و

پرخاشجویانه‌ی منش می‌داند که مانند جاه‌طلبی و خودپرستی به عنوان عامل جبران‌کننده احساس حقارت شخص جلوه‌گری می‌کنند و به صورت عقب‌ماندگی رشد اجتماعی در فرد ظاهر می‌شود. در این مرحله نیز همان محتوی دریافت‌های مشاهده در کودک وجود دارد که او بی‌آنکه آنها را درک کرده باشد به زندگی بزرگسالی حمل می‌کند (آدلر، ۱۳۶۱: ۱۱۹). اما در زنجیره‌ی بیماریهای روانی شاه حلقه‌ی افسردگی یکی از حلقه‌های مهم بود. او در سراسر زندگی مجبور بود دو قطب مختلف شخصیت خود را بروز دهد. «اکثر صاحب‌نظران معتقدند بیشتر اوقات نه با یک شاه بلکه با چند شاه روبرو بودند. شاهنشاه برای کسانی که او را در نقش عمویش دیده بودند شخصیتی نیرومند، فعال و مصمم بود اما در خارج از ژست سلطنتی اش مردی آرام، خجول و حتی منفعل» (ونیس، ۱۳۷۲: ۷۵).

کارن هورنای افسردگی و عزلت‌گزینی را ناشی از تضاد اساسی در شخصیت فرد می‌داند. عزلت‌طلبی، راه حل تضادهای درونی و تسکین اضطراب و عذابهای ناشی از کشمکش آنها به شیوه‌ی دورنگه داشتن خود از صحنه‌ی جنگ و ستیزهای درونی است. «در این هنگام فرد خود را نسبت به جریانات درونی خویش بی‌علاقه و بی‌توجه می‌سازد و حس می‌کند می‌تواند نوعی شبه آرامش در روح خود برقرار نماید» (هورنای، ۱۳۶۵: ۲۲۲-۲۲۱).

بررسی حوادث سالهای بحرانی زندگی شاه (سالهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷) بیش از همه نشانگر در هم رفتگی شخصیت وی و روی آوردن به عزلت‌گزینی است. به گفته‌ی دکتر میلانی «شاه در درون چون هملت روحیه‌ای متزلزل داشت و در برون اغلب چون هرود خودکامه، لاف‌قدر قدرت می‌زد».

## ۵. سیاست خارجی مبتنی بر وابستگی روانی

پایان جنگ سرد، رویارویی دو ابرقدرت شرق و غرب و چالش سرمایه‌داری در تمام کشورهای جهان سوم توسط کمونیسم و از طرف دیگر لزوم ادامه‌ی حیات غربی و وابستگی آن به نفت خاورمیانه، امنیت اسرائیل، قرار گرفتن آن در حساسترین منطقه‌ی جهان و محاصره‌ی توسط اعراب همه و همه موجب شده تا غرب بیش از همه بر ایران به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای که توان و امکان بازیگری را دارد نگاه کند. موقعیت ژئوپولیتیکی ایران و اینکه می‌تواند یک وزنه‌ی قوی در مقابل اعراب محسوب شود دشمنی و رقابت قدیمی عرب و عجم، در دست داشتن تنگه‌های مهم و تسلط بر خلیج فارس و بخصوص داشتن بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی بیش از همه ایران را مورد توجه غرب قرار داده بود. همه‌ی این رویدادها کافی است تا جایگاه ایران برای غرب و بالعکس در دوره‌ی

پهلوی روشن شود. به علاوه آنچه این رابطه را متقابل می‌کند اتفاقات و حوادث درونی ایران است که با نهضت مصدق به اوج می‌رسد. مبارزه طلبی مصدق همراه با استلزامات خاص نظام بین‌الملل آمریکا و غرب را وادار کرد تا از سیاست میانجیگری دست برداشته و هماهنگ با انگلستان کمر به شکست نهضت ملی بگمارند. پیش از آن مسائلی از قبیل بحران آذربایجان و رفتار روسها بعد از اشغال که حاضر به ترک ایران نبودند و همچنین فشار آنها برای گرفتن امتیاز نفت شمال بیش از پیش دولتمردان ایران را به سوی غرب و ایالات متحده به عنوان قوی‌ترین عضو متفقین سوق داده بود. جای تعجب نداشت که آمریکای تازه وارد در صحنه‌ی سیاسی کشور که ورود آن هم حتی به صورت اشغالگر بود با حمایت از درخواست ایران برای خروج ارتش سرخ از آذربایجان، در سازمان ملل مورد توجه بیش از پیش دولتمردان و حتی توده‌ی ملت ایران قرار گرفت. همچنین وام‌های آمریکا به ایران، قرار دادن ایران در طرح مارشال و کمک‌های فنی و اقتصادی آن به ایران نیز موجبات بیش از پیش نزدیکتر کردن دولتمردان ایران را به آمریکا حتی در دوران زاهداری دکتر مصدق که تا میانه‌ی آن نیز ادامه داشت فراهم نمود. اما نکته‌ی قابل توجه این است که عموماً از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ آن چه که ایران را به سمت آمریکا سوق داد الزامات و تهدیدات داخلی مثل حزب توده یا جنبش تجزیه‌طلبانه‌ی پیشروی در آذربایجان و غیره و تهدیدات خارجی مثل شوروی و در زمان دکتر مصدق هم نبرد بی‌امان ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس و بریتانیا بود. از زمان کودتای ۲۸ مرداد عامل جدیدی شاه و بیماری‌های او را در وابستگی روانی به آمریکا قرار داد و آنهم بازگشت او توسط آمریکائیان به قدرت بود. در واقع شروع پذیرش تعهدات بزرگ و سیاست خارجی گسترش‌یابنده و ائتلاف شاه با غرب، پشتوانه روانی آمریکائیان بود که در موقع ترس و اضطراب شدید شاه به کمک او آمدند. کمک‌های سیاسی - اقتصادی و بیش از آن روانی آمریکا به شاه محدود به این نبود. آنها پس از کودتای ۲۸ مرداد برای حل بحران اقتصادی که در دوره‌ی مصدق ایجاد شده بود کمک ۴۵ میلیون دلاری به رژیم کودتا را در دستور کار قراردادند. در سال ۱۳۴۱ فشار آمریکا برای انجام اصلاحات اجتماعی - اقتصادی منجر به فرار شاه به آمریکا شده بود اما پس از کش و قوسهایی باز هم کفهی ترازو به نفع شاه سنگین شد و اینبار دومین قربانی به چالش کشیدن قدرت او علی‌امینتی و به تبع آن جبهه‌ی ملی بود. در برابر این کمک‌ها شاه نماینده‌ی منافع آمریکا در این منطقه بود. جلوگیری از نفوذ کمونیسم که سیاست مشترک غرب پس از جنگ دوم بود، تضمین امنیت نفت و اسرائیل و تأمین ماشین جنگی اسرائیل در چهار جنگ نشانگر همسویی و تقابل بیماری‌های شاه (وابستگی) و فشارهای ساختاری

نظام بین‌الملل بود. ماروین زونیس در تشریح این پیوند آمریکا و شاه رابطه‌ی مجبوی را بیان می‌کند. او معتقد بود آمریکا نه تنها مهمترین پشتوانه‌ی سیاسی شاه بود بلکه کارکردهای روانی عمده‌ای نیز داشت. «احساس سلامت و اعتماد به نفس شاه نیز با افت و خیز این کشور به ویژه حمایت آمریکا از حکومت او بالا و پائین می‌رفت. ایالات متحده آن نیروی خارجی بود که شاه را از یک فرمانروای جوان هراسیده و فاقد اعتماد به نفس به خورشید آریاها تبدیل کرد. هنگامی که هشت رئیس جمهور آمریکا عزت نفس شاه را بالا می‌بردند و بر نقش او به عنوان «ژاندارم خلیج فارس» ارزش می‌گذاشتند، شاه شخصاً احساس بزرگی می‌کرد. زیرا آنها به شاه اجازه می‌دادند و یقیناً به طور ناخواسته، او را تشویق می‌کردند که با آنها درآمیزد. این درآمیختگی نیز به نوبه‌ی خود قدرت روانی لازم را به شاه می‌داد که صرفاً شاه نباشد، بلکه نقش خود را به عنوان یک پادشاه و فرمانروا ایفا کند.» (زونیس، ۱۳۷۰) از نظر آدلر ریشه‌های این وابستگی و عدم ایفای تکالیف زندگی در نازپروردگی و محیط سخت و استبدادی دوران کودکی است که در تضاد با احساس تعاون و همبستگی قرار می‌گیرد. لذا این احساس تعاون که در دوران کودکی شاه از طریق حمایت و مراقبت و همچنین سخت‌گیری بیش از حد به وسیله‌ی رضا شاه مورد سوء استفاده قرار گرفته است ناخودآگاه شاه را به گونه‌ای بار آورد که به قول آدلر تصور کند که تأمین نقشه‌ی زندگی فقط به وسیله‌ی بهره‌گیری از کمک دیگران انجام می‌پذیرد.» (آدلر، ۱۳۷۸: ۱۲۶) در واقع اختلالات رفتاری شاه که در وابستگی به آمریکا و رؤسای جمهوری آمریکا تجلی می‌یابد بازپرداخت بدیمن محیط نکبت‌بار دوران کودکی اوست. اما این وابستگی روانی در مواقعی به عزت نفس شاه لطمه وارد می‌کرد و باعث می‌شد تا اعتماد به نفس او همسان با تغییر سیاستهای آمریکائی‌ها و تغییر فشارهای نظام بین‌الملل پائین بیاید. از جمله، ضرورت اصلاحات اجتماعی در داخل کشورهای جهان سوم و عدم فروش تسلیحات به شاه که برای جلوگیری از انقلابات تجویز شده بود به همان نسبت باعث فروپاشی شخصیت شاه شد. نگاهی به دوره‌ی ۳۷ ساله‌ی سلطنت محمدرضا شاه بخصوص از سالهای ۱۳۲۸ به بعد نشان دهنده تمسک او به این سه استراتژی شخصیتی است. خصوصیات اخلاقی و شخصیت فرد بسته به اینکه از کدام تملیل و حلت دفاعی را برگزیند متفاوت خواهد بود. در تمام دوره‌هایی که رؤسای جمهوری آمریکا از شاه ایران حمایت می‌کردند او به قدرت‌طلبی و پرستیژ روی می‌آورد، در منطقه تحکم می‌کرد، در مقابل شوروی می‌ایستاد، و زیاده‌طلبی‌های صدام را پاسخ قاطع می‌داد. در تمام این مدت که نسبت به زیردستان و ضعیف‌تر از خود تسلط و قدرت خود را نشان می‌داد در رویارویی با آمریکایی‌ها از استراتژی مهرطلبی و جلب‌نظر

آنها استفاده می‌کرد. اما در مواقع تنهایی و سرخوردگی (۲۸ مرداد، ۱۳۴۱ و انقلاب ۱۳۵۷) بیش از همه شخصیت شاه بعد عزلت‌طلبی را نشان می‌داد. هورنای معتقد است چون کشمکش ناشی از تضاد بین این سه شیوه بسیار دردناک است شخص ناچار است یکی از اینها بروز داده و دوتای دیگران را سرکوب کند. اما این شیوه نیز هر چه بیشتر باعث عجز، ناتوانی و درماندگی‌اش می‌شود لذا به روش دیگری روی آورده و آن سرکوب و نادیده‌انگاری خود اصلی و واقعی‌اش است که حالا دیگر ضعیف و ناتوان شده و پناه بردن به تخیل است تا یک «خود تصویری» در ذهن‌اش ایجاد کند و آنرا جانشین اعتماد به نفس و ارزشهای واقعی سازد. یعنی در تخیل تصویری از یک شخصیت ممتاز و برجسته و قوی ترسیم می‌نماید و سعی می‌کند از این به بعد خود را آن تصویر ممتاز و عالی ببیند بعداً به قدری خود را به آن تصویر تخیلی مشغول می‌دارد که کم‌کم فکر می‌کند واقعاً همان تصویر ایده‌آل است. یا اگر هم از بعضی لحاظ فعلاً مطابق آن نیست در آینده خواهد شد. همان‌طور که گفتیم تداوم حمایت آمریکا و موافقت با سیاستهای شاه هر چه بیشتر باعث می‌شد که شاه خود را به خود ایده‌آلی‌اش نزدیک احساس کند و با کوچکترین تغییری در این حمایت منجر به سقوط روانی او می‌شد. «در حال حاضر درک عمومی از این منظومه‌ی روانشناختی وجود فردی است که دو «چهره» اصلی دارد، که یکی از آنها در انظار عمومی و البته آگاهانه در مقابل خود شخصی ارائه می‌شود. دیگری چهره‌ی خصوصی است که تا حد امکان از خود شخص و دیگران مخفی نگه داشته می‌شود. آن چهره‌ی عمومی که چنین فرد خود شیفته‌ای سعی در قبولاندن آن دارد چهره‌ای اغراق‌آمیز یا نوعی نرینگ‌ی دروغین است. این نرینگ‌ی دروغین به شیوه‌های مختلفی که در هر فرهنگ به عنوان تجسم مردانگی تعریف می‌شود بروز می‌یابد. به لحاظ روانشناسی این شخصیت خود شیفته و بیش از هر چیز جویای تحسین شدن و «نور چشم دیگران بودن» است و هر چه تعداد این دیگران بیشتر باشد، فرد مزبور رضایت خاطر بیشتری کسب خواهد کرد.

## ۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شده تا زمینه‌های روانی سیاست خارجی محمدرضا شاه از طریق تأثیرات خانواده مورد بررسی قرار گیرد. بر این اساس با توجه به بررسی سیاست خارجی شاه در دوره‌ی مورد نظر می‌توان گفت موقعیت بین‌المللی ناشی از جنگ سرد و ویژگیهای اقتدار گرایانه و مالیخولیایی و وابستگی شاه، دچار همسویی شده و زمینه‌ای برای سیاست خارجی مبتنی بر وابستگی یعنی تبعیت از غرب آماده ساخته است. در توضیح می‌

توان گفت نحوه ی رشد شخصیتی محمد رضاشاه به تبعیت از پدر سخت گیر و کنترل شدید رضاشاه بر روی فرزند زمینه را برای نمایش نقش پدری روسای جمهور آمریکا، آنها نقش پشتیبان و تشویق کننده ی سیاست های او را ایفا کرده اند. دکترین نیکسون و نیاز آمریکا به دستیابی به اهداف خود در منطقه از طریق دولتهای دوست و دست نشانده همسو با نیازعظمت طلبی و روانی شاه به حمایت و حل کردن تناقضات درونی خود، زمینه را برای سیاست خارجی مازوخیستی به تبعیت از آمریکا آماده کرده بودند. به خصوص که آنها در گذشته چنین نقشی را در بازگرداندن تاج و تخت، کمک به دولت کودتا و برکناری امینی به خوبی انجام داده بودند.

### پی‌نوشت

۱. این اصطلاح از مرتضی صادقکار وام گرفته شده است.

### کتاب‌نامه

- آدلر، آلفرد (۱۳۶۱). روانشناسی فردی. حسن زمانی شرفشاهی، تهران: پیشگام.
- آدلر، آلفرد (۱۳۷۸). نظریات کاربردی در تربیت کودکان. محمد حسین سروری، تهران: سازمان انجمن اولیاء و مربیان.
- پهلوی، اشرف (۱۳۸۱). خاطراتی در تبعید (چهره‌هایی در آینه)، تهران: نشر حکایت.
- پهلوی، اشرف (۱۳۸۱). خاطراتی در تبعید (چهره‌هایی در آینه)، تهران: نشر حکایت.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۵۰). مأموریت برای وطنم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۲). پاسخ به تاریخ، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، تهران: زریاب.
- شجاعی، علی (۱۳۶۰). ما شما را آدم کردیم (خاطراتی از خود بزرگ بینی محمد رضا شاه)، تهران: انتشارات مدرسه برهان.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۲). پدر و پسر؛ ناگفته‌هایی از روزگار پهلوی‌ها، تهران: نشر علم.
- فردوست، حسین (۱۳۷۱). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- قندچی، تهرانی، داود (۱۳۸۱). وارض منفی تنبیه، تهران: نشر همراه.
- کلاتری، مهرداد (۱۳۷۲). شناخت و درمان اختلالات رفتاری کودکان، تهران: انتشارات رشد.
- ماروین، زونیس (۱۳۷۰). شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، پاییز ۱۳۷۰.
- میلانی، عباس (۱۳۸۰). معمای هویدا، تهران: نشر آتیه.
- میلانی، عباس (۱۳۸۰). معمای هویدا، تهران: نشر آتیه.

۱۷۴ جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۳

ولی لایی، محمد ابراهیم (۱۳۸۲). توهم توطئه، تهران: نشر نی.

هورنای، کارن (۱۳۶۵). شخصیت عصبی زمانه‌ی ما، ترجمه‌ی محمد جعفر مصفا، تهران: نشر گفتار. کارن.

Ryszard Kapuscinski, (1992) *shah of shahs* .trans:William R.Brand and and Katerzana Mroczkowska-Brand: New York.